

مامان سعیده و ۷ فرزند خوانده

به مناسبت روز مادر به سراغ خانم دلمرادی رفتیم که علاوه بر سرپرستی از ۷ فرزند خوانده، یک پیچ خیریه هم دارد و به خانواده‌های بی‌بضاعت کمک می‌کند

مجید حسین‌زاده | روزنامه‌نگار



بزرگ کردن بچه‌ها، در دسرهایشان، هزینه‌هایشان، تحمل اشتباهات‌شان و ... برای همه پدر و مادرها سخت و حتی گاهی طاقت‌فرسا است اما احساس پدر

یا مادر بودن و شنیدن کلمه «مامان» یا «بابا» از زبان آن‌ها، آن قدر شیرین است که این سختی‌ها به چشم‌شان نمی‌آید. همه این مشکلات را با جان و دل تحمل می‌کنند تا ثمره زندگی‌شان در مقابل چشم‌شان قد بکشد و روز به روز در مسیر موفقیت گام بردارد. تقریباً همه این افراد معتقدند که «هیچ فردی، بچه خود آدم نمی‌شود» اما «سعیده دلمرادی» ثابت کرده که لازم نیست حتماً بچه از خون پدر و مادر باشد تا بتوان به او عشق ورزید. اگر ظاهر زندگی این مادر را ببینید که به همراه شوهرش، خانواده‌ای ۹ نفره با هفت فرزند خوانده و مدیریت می‌کند، از تماشای عشق و علاقه‌هایی که ابراز می‌شود، لذت خواهید برد و کیف خواهید کرد. زن و شوهری که از شرایط مالی خیلی خوبی برخوردار نیستند، از خودشان بچه‌ای ندارند اما تصمیمی گرفته‌اند که ثمراتش علاوه بر خوشحالی خودشان، باعث آرامش و آسایش چندین و چند کودک بدسرپرست و بی‌سرپرست شده است. در پرونده امروز زندگی‌سلام، گفت‌وگویی با این مادر داشته‌ایم که چند سالی است یک پیچ خیریه را راه‌اندازی کرده و علاوه بر سرپرستی این کودکان با کمک دنبال کنندگان به خانواده‌های فقیر و بی‌بضاعت کمک می‌کند و به عنوان یک شهروند، تمام تلاش را برای بهبود جامعه‌اش انجام می‌دهد.



ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

شنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۸

۲۰ جمادی الثانی ۱۴۴۱ • ۱۵ فوریه ۲۰۲۰

شماره ۲۰۳۱۸

۱۵۳۹

۱۱ روش برای افزایش فواید پیاده‌روی

۲

نوع خاص افسردگی آقای «پله»!

پسر فوتبالیست افسانه‌ای گفته پدرش بعد از عمل تعویض مفصل دچار افسردگی شده اما آیا این جراحی باعث افسردگی می‌شود؟

۳

بانوان | چالش مادران شاغل برای زندگی شاد

۳

فرره | قصه «قچ قچ خنده» برای کودکان

۴



قناعت را باید از این بچه‌ها آموخت

«در باره هزینه‌های بچه‌ها، باور کنید که عدد دقیقش را نمی‌دانیم چون اصلاً حساب و کتاب نمی‌کنیم. همه چیز را دست خدا سپرده‌ایم اما بالاخره هزینه ۷ یا ۸ دست لباس حداقل سالی یک بار، مواد غذایی و ... کم نیست». خانم دلمرادی با این مقدمه در باره توقعات مالی این بچه‌ها می‌گوید: «ما هر از چند گاهی به خانه محرومان برای رساندن کمک‌های مردمی و خیران می‌رویم و معمولاً تلاش می‌کنیم تا بچه‌ها را هم با خودمان ببریم و به همین علت، بحث قناعت در آن‌ها به صورت ریشه‌ای شکل گرفته است. گاهی یک لباس برای آن‌ها کوچک شده، خودم می‌فهمم که کوچک شده یا کفش‌شان پاره شده اما می‌گویند که مامان، هنوز نیازی نیست جدیدش را بخریم قابل استفاده است. علاوه بر این، هر چند تقریباً هیچ وسیله اضافی ندارند اما هر ماه یک سری وسایلی را که خودشان لازم دارند، برای من می‌آورند و می‌گویند برای بچه‌های فلان روستا ببریم چون آن‌ها بیشتر نیاز دارند مثلاً می‌گویند من دو تا ژاکت دارم و یکی ایش برای من کافی است. یک بار رفتیم برای سرزدن به یک خانه، وقتی برگشتیم دیدم که بچه‌ها سریع رفتند و اتاق‌شان و چندتا پلاستیک برای من از اسباب‌بازی‌هایشان آوردند و گفتند فرزندان این خانه اسباب‌بازی نداشتند و ما دیگر به این‌ها نیازی نداریم.»

مراحل فرزندخواندگی، سخت و زمان‌بر است

انجام دادیم و بعد از چندین ماه که قرار شد بچه‌ها را به ما تحویل بدهند، رفتیم برای گرفتن شناسنامه‌اش اقدام کنیم که گفتند باید تمام مراحل را که گذرانده‌اید دوباره انجام دهید، آزمایش‌های پزشکی و ... باورتان می‌شود که این روال دو سال و نیم طول کشید؟»

این خانواده که هم اکنون از هفت فرزند نگهداری می‌کنند، تنها یک بچه را از بهزیستی گرفته‌اند. خانم دلمرادی درباره مراحل قانونی فرزندخواندگی می‌گوید: «روندش بسیار سخت و زمان‌بر است و بدون تعارف باید بگویم که باعث می‌شود تا افراد زده شوند. مایک بار همه مراحل را برای دریافت حضانت بچه

داشتن فرزندخوانده مشکل است اما ...

تر و خشک کردن تنها یک بچه هم برای بسیاری از پدر و مادرهای امروزی، سخت به نظر می‌رسد و گاهی از این ماجرا گلابی‌هایی هم دارند. از خانم دلمرادی در این باره پرسیدیم که جواب قابل تأملی به ما داد: «شما ببینید بچه‌هایی که از لحاظ خونی و ژنی با هم یکی هستند و از یک پدر و مادر به دنیا آمده‌اند، برای والدین‌شان مشکل‌ساز می‌شوند اما بچه‌های من، هر کدام در خانواده‌هایی با فرهنگ‌های بسیار متفاوت به دنیا آمدند. اگر بخواهم



شعاری حرف نزدم داشتن فرزند آن هم

فرزند خوانده برای ما مشکل بود اما سخت نبود! نگهداری از این بچه‌ها، فقط کمی مشکل بود و زمان برد تا با روحیات‌شان آشنا شوم. این را هم بگویم که همه‌شان را به یک اندازه دوست دارم. البته گاهی، خودشان می‌گویند که شما فلان کار را کردید و دیگری را بیشتر از من دوست دارید ولی در ته دل، همه‌شان را به یک اندازه دوست دارم. شوهرم هم همین‌طور است و تلاش می‌کنیم هیچ فرقی بین آن‌ها نگذاریم. در ضمن این بچه‌ها خیلی قدر دان و مودب هستند، شرایط ما را درک می‌کنند، صبوری می‌کنند و یک پدر و مادر، چه چیزی بیشتر از این‌ها از اولادشان می‌خواهند؟»

خانه‌مان اجاره‌ای است و «ون» لازم هستیم!

شاید تصور کنید اوضاع مالی این زن و شوهر، متوسط به بالاست که توانایی نگهداری از هفت فرزند خوانده را دارند. خانم دلمرادی با شنیدن این جمله که احتمالاً تان توپ است، می‌خندد و می‌گوید: «ما هم اکنون در یک خانه اجاره‌ای با بچه‌ها زندگی می‌کنیم و پسرها در اتاق‌های جداگانه‌ای هستند. برای خودروم به شدت به یک‌ون نیاز داریم چون در این خودروهای سواری، جانی می‌شویم. آرزوی مشترک من و شوهرم، همیشه داشتن یک خانه با هزار اتاق و هزار پنجره برای هزار کودک بی‌پناه است. شاید روزی محقق شد، امیدمان به خداست. در باره رابطه با فامیل هم هر چند خودمان مراعات می‌کنیم ولی خدا را شکر از طرف هر دو خانواده با استقبال هم مواجه شده‌ایم. فامیل و بستگان هم از ما و هم از بچه‌ها، به خوبی پذیرایی می‌کنند و تا حالا هیچ‌یک از فامیل به ما نگفته که مثلاً بدون بچه‌هایتان بیایید. خدا را شکر رفت و آمدها هست و دوست دارم که در صورت امکان، همین جانشکری هم از آن‌ها داشته باشیم، به خصوص پدر و مادر خودم و همسرم که همراهی‌شان ستودنی است.»



فرزند خوانده برای ما مشکل بود اما سخت نبود! نگهداری از این بچه‌ها، فقط کمی مشکل بود و زمان برد تا با روحیات‌شان آشنا شوم. این را هم بگویم که همه‌شان را به یک اندازه دوست دارم. البته گاهی، خودشان می‌گویند که شما فلان کار را کردید و دیگری را بیشتر از من دوست دارید ولی در ته دل، همه‌شان را به یک اندازه دوست دارم. شوهرم هم همین‌طور است و تلاش می‌کنیم هیچ فرقی بین آن‌ها نگذاریم. در ضمن این بچه‌ها خیلی قدر دان و مودب هستند، شرایط ما را درک می‌کنند، صبوری می‌کنند و یک پدر و مادر، چه چیزی بیشتر از این‌ها از اولادشان می‌خواهند؟»



مشکل‌مان فقط شناسنامه‌داشتن این بچه‌هاست

خانم دلمرادی درباره آرزوهایش برای بچه‌هایش می‌گوید: «خیلی طول کشید که ما این بچه‌ها را از لحاظ روانی آماده کنیم. شوهرم روان‌شناسی خوانده و در این مسیر، همراه ما بود و کمک زیادی به بچه‌ها کرد.

هنوز هم گاهی وقت‌ها کابوس‌های گذشته‌شان را می‌بینند و خواب‌بیتابی می‌کنند. در کل آن‌ها روان‌پریشانی داشتند و زمان برد تا توانستیم به آن‌ها بقبولانیم مایک خانواده هستیم و در کنار هم خواهیم بود. وضعیت الان خیلی خوب است و بچه‌ها در آرامش به سر می‌برند.

مهم‌ترین آسیب این بچه‌ها نداشتن خانواده و امنیت بود و ما تمام تلاش‌مان را کردیم خلاءهای آن‌ها را پر کنیم. البته پنج تا از بچه‌هایم شناسنامه ندارند یعنی هیچ مدرک هویتی ندارند. به جز فرزندانی که از بهزیستی گرفتیم، بچه‌های دیگر با رضایت قیم یا اولیای‌شان پیش ما هستند. الان.

مایک‌تنه، از هفت کودک بدسرپرست و بی‌سرپرست جامعه در خانه نگهداری می‌کنیم و شما مطمئن باشید اگر این‌ها در کوچه و خیابان مانده بودند، الان برای خودشان

و جامعه مشکل‌ساز می‌شدند. به نظر من دولت هم در این زمینه، مسئولیت‌هایی دارد و باید به ما کمک کند تا حداقل برای این بچه‌ها، شناسنامه بگیریم. این تنها خواسته و البته آرزوی من و شوهرم است.»

بچه‌ها رزق و روزی‌شان را با خودشان آورده‌اند

در روزگاری که بیشتر والدین به خاطر ترس از شرایط مالی یا سختی‌های تربیت فرزند به آوردن یک یا دو بچه اکتفا می‌کنند، یاد پذیرفت که خانم دلمرادی و شوهرش دل‌بزرگی داشته‌اند که سرپرستی هفت کودک را بر عهده گرفته‌اند. دلمرادی در این باره می‌گوید: «ما تا همین چند وقت پیش، خانواده‌ای ۱۰ نفره بودیم و هشت فرزند داشتیم اما چند ماهی است یکی از پسرهایم از ما جدا شده تا سر کار برود و دوباره ۹ نفر شدیم. من و شوهرم، هر دو معلم هستیم. من کارشناسی مدیریت امور فرهنگی خوانده‌ام و همسرم کارشناسی روان‌شناسی کودک‌ان استثنایی. خیلی‌ها از ما می‌پرسند شما چطور خرج این بچه‌ها را می‌دهید؟ حقیقتاً همه این بچه‌ها، رزق و روزی‌شان را با خودشان آورده‌اند و ما فقط یک وسیله‌ایم. البته چند سالی می‌شود خیریه‌ای هم راه‌اندازی کرده‌ایم و دوستان یا آشنایانی داریم که به ما کمک مادی و معنوی می‌کنند و حامی این بچه‌ها هستند.»

تحمل دیدن شرایط زندگی سخت بچه‌ها را ندارم

خانم دلمرادی علاوه بر کار معلمی و نگهداری از هفت فرزند، باز هم دست از کمک به دیگران به خصوص کودکان مناطق محروم برنداشته و از بستر فضای مجازی برای راه‌اندازی یک خیریه بهره برده است. خودش در این باره می‌گوید: «سال ۹۴ بود. من معلم روستا بودم و تحمل دیدن شرایط سخت زندگی بچه‌ها را نداشتم. شاگردانم وضعیت خوبی نداشتند.

کیف‌های آن‌ها خیلی کهنه بود و قابل استفاده نبود، در فصل زمستان کفش نداشتند و کفش‌های بیشترشان پاره بود، کاپشن و کلاه نداشتند و از این دست موارد زیاد بود. همچنین نبود بخاری، فرش، غذای مناسب و ... در بعضی خانه‌های روستاییان، دغدغه‌ای شد تا پیچی را در فضای مجازی راه‌اندازی کنم.

ابتدا صرفاً به نیت کلاس در فضای مجازی کمک خواستم تا ۳۰ نفر دانش‌آموز کلاس را با کمک مردم تجهیز کنم اما آن قدر محبت مردم زیاد بود که از کلاس به مدرسه رسید و از مدرسه به روستا و بعد از آن هم به تمام روستاها و مناطق اطراف رسید. این موضوع تنها به کمک مردم رخ داد و حالا علاوه بر لباس و نوشت افزار برای دانش‌آموزان، سبد کالا برای خانواده‌های تهیدست هم تدارک می‌بینیم، خرج معالجه برخی مریض‌ها را می‌پردازیم و حتی چند مورد آزادی‌زندانی هم داشته‌ایم. واقعا از لطف خداوند و اعتماد مردم باید تشکر کنم، هر چند من هم شفاف‌سازی و ارائه گزارش عملکرد به مردم را در اولویت قرار دادم.»

در ۹ ماه، ۸ بچه را به سرپرستی قبول کردیم!

شهرویر سال ۹۵ که خانواده آقای موسویان تصمیم می‌گیرند حضانت یک بچه را بر عهده بگیرند، هرگز تصورشان را هم نمی‌کردند که این اتفاق به قبول حضانت دو بچه ختم شود چه رسد به هشت بچه! خانم دلمرادی در این باره می‌گوید: «من و بابا محمد چند سال بعد از ازدواج مان متوجه شدیم نمی‌توانیم بچه‌دار شویم بنابراین تصمیم گرفتیم کودکی را از بهزیستی به فرزندخواندگی بپذیریم. با این حال، اولین فرزند ما «متین» بود که شهرویر ۹۵ به خانواده ما اضافه شد. ۵ یا ۶ سالش بود و خانواده‌اش قادر به نگهداری از او نبودند و ما تصمیم گرفتیم او را در کنار خودمان داشته باشیم. البته همان‌طور که گفتیم ما قبل از این اتفاق برای گرفتن یک بچه از بهزیستی، اقدام کرده و مراحل فرزندخواندگی را انجام داده بودیم و قرار بود پسری به نام همایون را به ما بدهند. تا قبل از آمدن متین، نیت ما همین یک بچه (همایون) بود و هرگز تصور نمی‌کردیم روزی سرپرستی تعداد بیشتری را بر عهده بگیریم اما لطف خدا شامل حال ما شد و به مرور، بچه‌های بیشتری به خانواده‌مان اضافه شدند. خرداد ۹۶، دختر بچه‌ای به ما اضافه شد که توسط دیگران معرفی شد. او شرایط خوبی

نداشت و شب‌ها در پارک می‌خوابید. بعد از گذشت چند ماه که این سه بچه در کنار ما بودند، خانواده‌ای بود که پدرشان فوت کرده و بچه‌ها با مادرشان زندگی می‌کردند و تحت پوشش مالی ما بودند، مادرشان از دواج کرد و رفت! به این ترتیب این چهار بچه هم به جمع ما پیوستند و ما شدیم یک خانواده ۹ نفره. کمی بعد هم یک فرزند دیگر به جمع ما اضافه شد تا در کمتر از ۹ ماه، یک خانواده ۱۰ نفره شویم.»

